

از دست رفتن حیطة زنانه

تفسیری بر افسانه رومیل اثلیتیشسن

می‌کند و نه خوشبختی. در تلسی این سنت دخترها، در فکر خطریست که او را تهدید می‌کند، روزی که این موجود موحش و خارق‌العاده دوباره ظاهر می‌شود و پادشاه خود را طلب می‌کند، اتفاقی معجزانسانا ملکه را از این وحشت رهایی می‌بخشد؛ اکنون چاره‌ای برای حفاظت از خود و فرزندش در برابر جن کوتوله دارد. دختر آسیابان نام او را می‌دهد، می‌تواند او را به نام بخواند و طلسم او را باطل کند. دختر بر جن کوتوله مسلط است، ملکه جوان با بردن نام او ظاهرأ شیطان را از زندگی خود دور می‌کند و در حقیقت از شر یکی از نژادهای که از او سولستفاده کرده خلاص می‌شود.

مسلماً تصادفی نیست که قاصد کوتوله را در اصاق جنگل، جای بی موحش و ترسناک پیدا کرده است. پیش از این هراس بشر از جنگل و بیابان به مراتب بیشتر از امروز بود زیرا به عقیده ایشان آنجا مسکن هیولاهای جهل، غول‌ها و کوتوله‌هایی بود که می‌توانستند به آسان‌هایی که راه دفاع از خود در برابر این موجودات را نمی‌دانستند آسیب برسانند.

دستان رومیل اثلیتیشسن به خوبی پایان می‌پذیرد، کوتوله از شدت خشم خود را از میان می‌برد و خطر برطرف می‌شود بدون شک سؤالاتی هم بی‌جواب می‌ماند؛ پادشاه چگونه رفتار خواهد کرد؟ او به زودی خواهد فهمید که همسرش قادر به رستگاری ملا از کاه نیست. آیا در این صورت ادامه زندگی سعادتمندانه این دو ممکن خواهد بود؟ چون پادشاه به‌خاطر میل به طلا با دختر آسیابان ازدواج کرده و دخترک فقط به‌خاطر دروغ و مزه‌زده‌گویی پدرش سوخت شده به پادشاه نزدیک شود. آیا پادشاه و همسرش در این مورد بی‌پرده با یکدیگر صحبت کرده‌اند؟ چون آن‌ها تنها در این شرایط می‌توانند خوشبخت شوند.

رومیل اثلیتیشسن در عین حال حکایتی است درباره چگونگی خراج شدن صنعت نخی‌ریسی از اختیار زنان و تبدیل شدن آن به پدیده‌ای علیه آنان. هزاران سال این فن و هنر در حیطة زنانه قرار داشت، زنان به‌گرد یکدیگر جمع می‌شدند تا بشیوا را بچانه‌ند، برای خانواده کسب درآمد کنند و با یکدیگر حرف بزنند و قصه و حکایت تعریف کنند. نخی‌ریسی در مناطق خاصی از اروپا و در مکان‌هایی انجام می‌گرفت که مردان جوان برای اثر او علاقه به زنان جوان می‌آوردند. یک زن جوان نخی‌ریس می‌توانست برای خود همسر بگزیند و درباره سرنوشت خود تصمیم بگیرد.

این دستان از چگونگی خراج‌کردن صنعت نخی‌ریسی از دست زنان توسط موجود حیل‌گری همچون رومیل اثلیتیشسن سخن می‌گوید. در انتهای قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم نخی‌ریسی به صورت مکانیزه درآمد و از محدوده خانه خارج شد و به کارخانه‌هایی که مردان هم‌عهد این فن بودند انتقال یافت. و به این ترتیب صنعتی که زنان را گرد هم می‌آورد و به آن‌ها احساس قدرت می‌داد روبه ناویدی گذاشت.

این افسانه بارها برای کودکان نقل شده است و برخی از آن‌ها خود این داستان را خوانده‌اند. در کتاب‌های بسیاری به‌جای رسیده و به خوبی برای عموم شناخته شده است. اما چه کسی صافخانه می‌تواند بگوید حقیقتاً این افسانه را فهمیده است. وقتی به تفسیر داستان می‌توان نزدیک‌تر شد که روشن شود چه رابطه‌ای میان آسیابان، دخترش، پادشاه و رومیل اثلیتیشسن وجود دارد؟ داستان دهبدری اتفاقی بین آسیابانی فقیر و پادشاه را بازگو می‌کند. آسیابان سعی دارد از موقعیت استفاده کند. چنان‌چه دختر وی به همسری پادشاه درآید فقر او به پایان می‌رسد. دخترک زیباست و حتماً می‌تواند مورد توجه مردی عالی‌مقام قرار بگیرد.

آسیابان به‌طور حتم می‌دانست که پادشاه بی‌دلیل دختر پیش‌مهور فقیری را به همسری بر نمی‌گزیند، بنابراین تردیدی به کار بست. لاف زد که دخترش از کاه طلا می‌ریزد. پادشاه ثروتمند بود اما ثروت بیشتری طلب می‌کرد. طمع بسیار پادشاه موجب شد که دختر آسیابان به قصر رود. آن شب می‌بایست توانایی دختر مورد آزمایش قرار گیرد. پادشاه دختر را تهدید کرد که اگر موفق به این کار نشود او را خواهد کشت.

مسلم بود که دختر توانایی چنین کاری را ندارد چون رسیدن ملا از کاه کاریست مألوف توان بشری. بالاخره دستان شکلی افسانه‌ای به خود می‌گیرد. ناگهان جتی کوتوله در اتاق ظاهر می‌شود و پیششاده کمک می‌دهد و هیچ‌کس نمی‌داند از کجا آمده است.

او به سرعت نشان می‌دهد که نیرویی فوق‌العاده و مألوف طبیعی دارد. رویای ثروت آسیابان می‌رود تا به تحقق بپیوندد و تأییدی دختر آسیابان تسلی داده شود. آزمون دوبار انجام می‌گیرد اما پادشاه طمع باز هم رشایت نمی‌دهد. پادشاه در صورتی با دختر آسیابان ازدواج می‌کند که او برای سوئمن باز هم موفق شود. اتاقی از کاه را به ملا تبدیل کند.

اکنون جن کوتوله نیت حقیقی خود را افشا می‌کند. او تنها در مقابل پادشاهی غیرانسانی کمک خویش را عرضه می‌دارد. اگر دختر آسیابان به همسری پادشاه درآید، باید نخصین کودکان را به کوتوله بسپارد. این‌جا داستان، برخی حکایات شیطانی را نقل می‌کند. زمانی که شیطان در موقعیتی خطیر به شخصی کمک می‌کند، دستمزه خود را به صورت کودکان زنده می‌خواهد. او می‌خواهد این کودکان را تحت‌نظرف خود بگیرد. آن‌ها باید به او خدمت کنند و مانند او شرور باشند.

حالا کوتوله خیانت خود را آشکار می‌سازد. شاید به این وسیله می‌خواهد آسیابان حیل‌گر و لاف‌زن و یا پادشاه طمع‌راز به‌خاطر اشتباهاتشان تنبیه کند. پادشاه که در آرزوی طلای بیشتر است با دختر آسیابان ازدواج می‌کند و این‌گونه دختر آسیابان ملکه می‌شود. با وجود این دختر نه احساسی شادی